پیشخوان

به بهانه انتشار خاطرات روحانی آزاده حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی

روایت تاریخ «از فیضیه تا الرشید»

محمدرضا کائینی

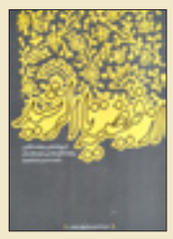

روحانی مجاهد و پرتلاش حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی اردشیری، از آزادگان گرانمایه‌ای است که سالیانی از حیات خویش را در اردوگاه‌های رژیم صدام سپری ساخت. اهمیت خاطرات وی موجب گشت تا این مشاهدات تدوین و توسط انتشارات «پیام آزادگان» به زیور نشر آراسته شود. ناشر در ابتدای دیباچه خویش بر این اثر، راوی خاطرات را به شرح ذیل توصیف کرده است: «از فیضیه تا الرشید، خاطرات مجاهد انقلابی و آزاده دفاع‌مقدس حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی که در هشت فصل به نگارش درآمده است. پژوهش و نگارش این کتاب را سیدحسین ولی‌پور زرومی بر عهده داشته است. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی، معروف به شیخ آزادگان شمال کشور، در سال ۱۳۲۰ در خانواده‌ای روحانی چشم به دنیا گشود. ایشان درس خواندن را در مکتب‌خانه آغاز کرد و در سال ۱۳۳۲، وقتی حدود ۱۲ سال داشت، برای ادامه تحصیلاتش نزد حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ محمد کوهستانی، فقیه و عارف بزرگ معاصر مازندران، رفت. ایشان در آخرین روزهای تابستان ۱۳۳۷ بار سفر را بست و به شهر قم عزیمت کرد. این سفر را می‌توان نقطه عطفی در زندگی و مبارزات ایشان دانست. این طلبه جوان پس از آشنایی با تفکر مبارزاتی امام خمینی (ره) به نهضت تازه شکل گرفته و خیل طلاب مبارز علیه رژیم منحوس پهلوی پیوست. از سال ۱۳۴۱، بارها به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی، شرکت در مبارزه، حضور در حادثه فیضیه، تبلیغ مرجعیت امام خمینی(ره) و... از سوی ساواک احضار شد. حجت‌الاسلام محمدحسین جمشیدی بعد از عزیمت به قم تحصیلات حوزوی را نزد اساتید برجسته حوزه علمیه از جمله: استاد فشارکی، آیت‌الله صالحی مازندرانی، شیخ علی‌اکبر تربتی، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله خزعلی، امام خمینی(ره) و... ادامه دارد. این روحانی هوشیار و مبارز کهنه‌کار، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پیوست و سرانجام در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۱ در عملیات بیت‌المقدس، سربلند و باشکوه، به اسارت نیروهای دشمن درآمد».

مقدمه این اثر در ادامه، به اهمیت خاطرات این آزاده سرفراز و چند و چون تدوین آن، اینگونه پرداخته است: «سال‌های اسارت آزاده دلیر و مبارز نستوه مازندران در اردوگاه‌های الانبار و موصل، زندان الرشید و کمپ تکریت ۵ در حالی سپری شد که خبر شهادت فرزند برومندشان دکتر مهدی جمشیدی از دیوارهای اردوگاه گذشت و به ایشان رسید، اما داغ ضجه مویه ایشان به دل دشمن ماند و خبری از خم شدن و شکستن این درخت کهن نشد. در دوران اسارت، همراهی فرهنگی او با سیدآزادگان، سیدعلی‌اکبر ابوترابی، همواره خاری در چشم دین و میهن بود. به اوضاع، موجب می‌شد تا او نیز در این مسیر، تاوان‌هایی بپردازد. شیخ آزادگان شمال کشور مانند دیگر آزادگان لحظه‌های تلخ و شیرینی را در آن سوی دیوارهای سرد و سنگی اردوگاه‌ها سپری کرد. آنچه در خاطرات حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی مورد توجه است، حرف‌هایی زلال، صادقانه، معصومانه و بی‌پیرایه از جنس طلبگی ایشان است که چون از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل نیز می‌نشیند. خواننده کتاب از فیضیه تا الرشید در ادامه همراهی با این آزاده روحانی می‌تواند با او به طبیعت بکر زادگاهش در مازندران، حوزه‌های علمیه قم، جنگ نابرابر و اردوگاه‌های دشمن بعثی سفر کند و با حدود ۴۰ هزار آزاده سربلند به میهن اسلامی بازگردد. انتشارات پیام آزادگان با مشارکت بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، کتاب خاطرات حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی را در اختیار علاقه‌مندان این عرصه قرار داده است. نهایتاً سپاس فراوان از سیدحسین ولی‌پور زرومی، پژوهشگر و نویسنده کتاب از فیضیه تا الرشید که با صبوری و سعه‌صدری کم‌نظیر، یکی از ماندگارترین اسناد سیاسی و مبارزاتی تاریخ این مرز و بوم را با توانایی و توجه به ظرایف به آیندگان سپردند».

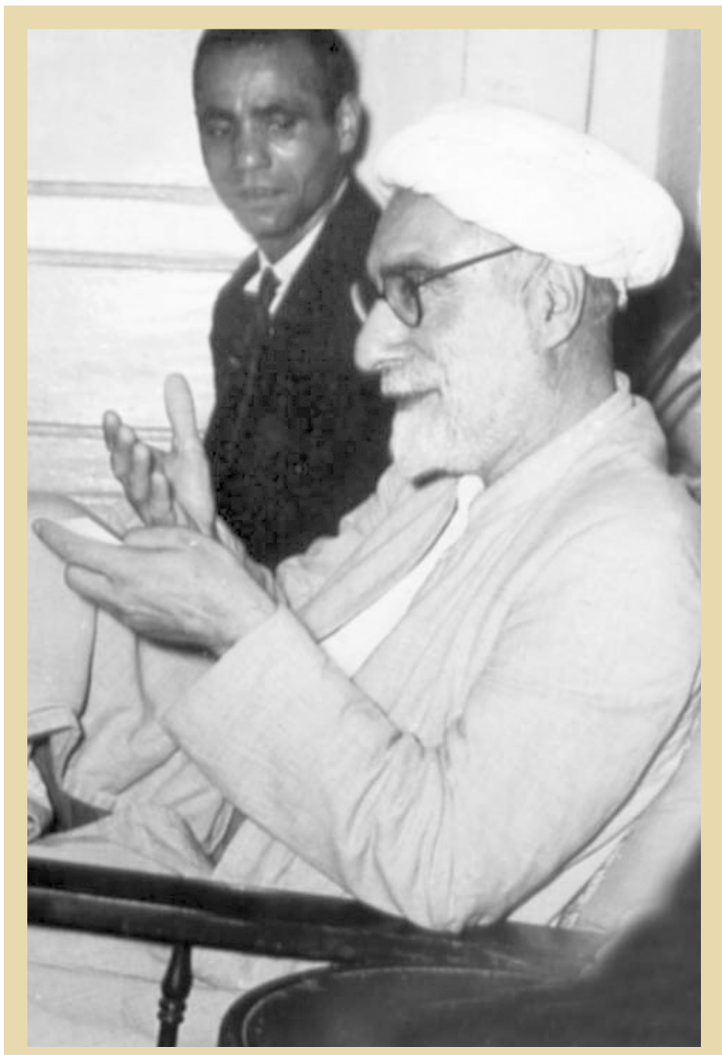

دهه ۳۰، آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی در حاشیه یک گفت‌وشنود در منزل شخصی

آیت‌الله لنکرانی نزدیک به یک هفته پیش از ۱۵ خرداد ۴۲، با امام خمینی در قم دیدار داشت و راجع به ضرورت و کیفیت مبارزه با رژیم، تبادل‌نظر کرد. خانه وی نیز در تهران، محل رفت‌وآمد مبارزان و مرکز پخش اخبار و دستورهای مربوط به نهضت بود. شب ۱۵ خرداد، لنکرانی تصویر امام را در تیراژی بسیار وسیع در تهران چاپ کرد و روز بعد در میان تظاهرکنندگان که از میدان شاه (قیام فعلی) به سمت دانشگاه می‌رفتند، پخش نمود

حیات سیاسی و مبارزات آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی در آیینه چند روایت

ایمان دارم به ایمان این سید

احمدرضا صدری

روزهایی که بر ما گذشت، تداعی‌گر سی و یکمین سالروز رحلت زنده‌یاد آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی مشهور به «مرد دین و سیاست» بود. هم از این روی و در بازشناسی شمه‌ای از تکاپوی سیاسی آن بزرگ در ادوار گوناگون تاریخ معاصر ایران، مقال پیش روی به شما تقدیم می‌شود. در این یادمان سعی شده است که با استناد به خاطرات و تحلیل‌های تنی چند از نزدیکان و تاریخ‌پژوهان، بخش‌هایی از کارنامه آن روحانی مجاهد و کهنسال بازنمایی شود. امید آنکه مقبول آید.

حجت‌الاسلام محمد حسن جمشیدی اردشیری

آیت‌الله لنکرانی که بود؟

بی‌تردید نخستین گام در آشنایی با شخصیت زنده‌یاد آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی، آشنایی اجمالی با زندگی و کارنامه اوست. در این باب آثار مبسوطی نشر یافته که می‌توان در این راستا بدان مراجعه کرد. در این مجال اندک، مروری بر زندگینامه کوتاه ایشان - که بر سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نشر یافته - مفید تواند بود: «آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی در سال ۱۲۶۸.ش، در یکی از محله‌های قدیمی شهر تهران (سنگلج) و در یک خانواده روحانی پا به عرصه وجود گذاشت. خاندان لنکرانی نسل در نسل و در حدود ۴۰۰ سال، رهبری دینی، مذهبی و سیاسی مردم را بر عهده داشتند. شیخ حسین دوران کودکی را در چنین فضای علمی، معنوی و جهادی پشت سر گذاشت. وی خواندن و نوشتن و بخشی از مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر و بخشی دیگر را در محضر استادان حوزه علمیه تهران فراگرفت. سپس به نجف اشرف هجرت کرد. در نجف تحصیلات خود را تا رسیدن به اجتهاد ادامه داد. وی علاوه بر علوم حوزه، در سایر علوم نیز اطلاعات لازم و کافی داشت و با زبان‌های انگلیسی، روس و عربی نیز آشنا بود. شیخ پس از بازگشت به وطن، به ترویج فرهنگ اهل بیت(ع) و نشر تفکر جهاد و مبارزه بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی پرداخت. در اعتراض به قرارداد خفت‌بار ۱۹۱۹، شیخ حسین به‌عنوان یک روحانی جوان (۲۰ساله) و مبارز در برابر این خیانت تاریخی ایستاد. ایشان در ردیف شخصیت‌هایی بود که در برابر جمهوری‌خواهی دروغین رضاخان پایمردی کرد و برای افشای ماهیت آن، اقدام به انتشار اعلامیه‌ای نمود. لنکرانی از اعضای فعال جمعیتی بود که به خاطر حمایت از انقلاب عراق و آزادی حرمین شریفین و بین‌النهرین از دست بیگانگان تشکیل شد. در سال ۱۳۰۳ جهت انجام وظیفه تاریخی و دینی خود، اقدام به راه‌اندازی روزنامه‌ای تحت‌عنوان اتحاد اسلام کرد و در پی فعالیت‌های ضداستعماری و انقلابی، از سوی رضاخان چندین‌بار تبعید شد. لنکرانی در انتخابات دوره چهاردهم، از حوزه انتخابیه اردبیل به مجلس راه یافت. وی در غالب اقدامات از جمله لغو امتیاز مالی ـ اقتصادی دکتر میلسپو مستشار امریکایی و رئیس کل دارایی وقت، رد پیشنهاد کمیسیون سه‌جانبه روس - انگلیس - امریکا (کمیسیون قیمومت)، مخالفت ناموفق با تصویب طرح تعویق انتخابات دوره پانزدهم تا تخلیه ایران از قشون خارجی، ارائه و طرح و برنامه دقیق جهت پایان یافتن غائله آذربایجان شرکت داشت. شیخ با علما و شخصیت‌های مبارزی چون آیت‌الله کاشانی و شهیدنواب صفوی ارتباط داشت و تلاش‌های ضداستعماری و ضداستبدادی آنها را تأیید می‌کرد. آشنایی وی با امام خمینی نیز از سال‌های ۱۳۲۳ آغاز شد و با اینکه از نظر سنی ۱۲ سال از امام بزرگ‌تر بود و سال‌ها سابقه مبارزاتی داشت، ولی به شدت تحت‌تأثیر شخصیت علمی، اخلاقی و انقلابی ایشان قرار گرفت. لنکرانی نزدیک به یک هفته پیش از ۱۵ خرداد ۴۲، با امام در قم دیدار داشت و راجع به ضرورت و کیفیت مبارزه با رژیم تبادل‌نظر کرد. خانه وی نیز در تهران محل رفت‌وآمد مبارزان و مرکز پخش اخبار و دستورهای مربوط به نهضت بود. شب ۱۵ خرداد، لنکرانی تصویر امام را در تیراژی بسیار وسیع در تهران چاپ کرد و روز بعد در میان تظاهرکنندگان که از میدان شاه (قیام فعلی) به سمت دانشگاه می‌رفتند، پخش نمود. پیرو این اقدامات، در ۲۰ خرداد ۴۲ توسط فرمانداری نظامی دستگیر و روانه زندان شد و اواخر تیر همان سال آزاد گردید. گفته می‌شود که نعمت‌الله نصیری (رئیس شهربانی کل کشور در جریانات ۱۵خرداد) در آن حادثه به شاه گفته بود: بر ما مسلم است که بلوای تهران، عمدتاً زیر سر آیت‌الله لنکرانی است، اما وی با تردستی و زرنگی هیچ مدرکی از خود به جای نگذاشته است!... پس از تصویب کاپیتولاسیون در مجلس، به شهادت ناظران عینی و پیش از ایراد نطق کوبنده امام بر ضد لایحه مذکور، متن مذاکرات مجلس از ناحیه لنکرانی تهیه و جهت اطلاع کامل و دقیق امام و برخی دیگر از مراجع، به قم فرستاده شده بود و این اولین و آخرین اخبار سیاسی مهم ارسالی از سوی ایشان به قم و دیگر بلاد نبود. پس از تبعید امام به ترکیه، لنکرانی ضمن ادامه ارتباط با ایشان، با رجال نهضت نظیر شهید آیت‌الله سعیدی و آیت‌الله ربانی‌شیرازی جلسات مستمر گذاشته و به بحث و مذاکره پیرامون مسائل جاری کشور می‌پرداخت و در همین راستا، عناصر حوزه، دانشگاه و بازار را به مبارزه دلگرم و امیدوار می‌ساخت و به ادامه ستیز با رژیم ستم‌شاهی، تحریک می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شیخ حسین به‌رغم کهولت سن و ضعف مفرط مزاج و گرفتاری به انواع و اقسام بیماری‌های مزمن، از تأیید مقام رهبری و حمایت از اساس نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی بازنایستاد و از هیچگونه کمک فکری دریغ نداشت و نظرات سیاسی ـ نظامی ایشان به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، گاه حتی در شورای عالی دفاع مطرح و مورد بررسی قرار می‌گرفت. سرانجام آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی پس از حدود یک قرن زندگی پربار و مبارزه بی‌امان با استعمار خارجی و استبداد داخلی، در ۱۸خرداد ۱۳۶۸ دعوت حق را لبیک گفت و در جوار حرم حضرت عبدالعظیم(ع) به خاک سپرده شد».

لنکرانی و امام خمینی، بسترهای آغاز یک دوستی

آشنایی و همگامی آیت‌الله لنکرانی با امام خمینی، از فصول در خور خوانش در حیات سیاسی اوست. پیشینه این ارتباط، به دوران مواجهه هر دو با جریانات وهابی مسلک بازمی‌گردد. زنده‌یاد استاد علی ابوالحسنی(منذر) - که در بازشناسی لنکرانی به نسل‌های اخیر نقشی نمایان داشت - در باب چگونگی آغاز این آشنایی چنین نگاشته است: «سنگ بنای دوستی لنکرانی و امام خمینی، با انتشار کتاب کشف اسرار گذاشته شد. می‌دانیم که امام این کتاب را در سال ۱۳۲۴ شمسی، علیه کتاب موهن اسرار هزارساله اثر علی‌اکبر حَکَمی‌زاده نوشت و در آن ضمناً به نقد افکار کسروی و شریعت سنگلجی (که حکمی‌زاده، متأثر از آنها بود)، همت گماشت. لنکرانی از سال‌ها پیش از تألیف کشف اسرار، از دوره زمان رضاخان، با کسروی و شریعت سنگلجی به‌شدت درگیری داشت و ارزش نوشته امام را در بطلان مستدل حرف‌های آن دو می‌شناخت. خود می‌گفت: زمانی که کشف اسرار به دست کسروی رسید و آن را مطالعه کرد، گفت: این کتاب عالمانه نوشته شده و نمی‌توان با آن مقابله کرد! علاقه لنکرانی به این کتاب، محبت وی را نسبت به نویسنده جوان، فاضل و غیور آن برانگیخت و همین امر منجر به دیدار و آشنایی آن دو گردید. مرحوم لنکرانی در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱، پیرامون سابقه و چگونگی آشنایی خود با امام خمینی اظهار داشت: مبدأ ارادت من به ایشان، آن موقعی بود که فداییان اسلام شروع به فعالیت کرده بودند. در آن موقع، صحبت کسروی و شریعت سنگلجی و اسدالله خرقانی بود. یک‌مرتبه کتابی به نام کشف اسرار منتشر شد. من هم سرگرم کارهای اصلاحی و مبارزاتی خودم بودم. کتاب را خواندم، دیدم خیلی عمیق است، نویسنده‌اش درد داشته است، آن را قلم ننوشته، دل نوشته است! خب من حواسم جمع است، مطالعه کردم و دیدم کارش را کرده است. کتاب عجیبی است. پرسیدم: مال کیست؟ گفتند: مالِ حاج آقا روح‌الله خمینی است. شروع به ترویج کتاب کردم. می‌خریدم و به این و آن می‌بخشیدم و به این کار خوش بودم. در این بین، دلم می‌خواست این آقا را ببینم و خدا شاهد است، خیال نمی‌کردم ایشان سیدند! فکر می‌کردم مثل خودم شیخ هستند. زمان چرخید و مقداری فاصله شد. تا اینکه یک روز به من گفتند: ایشان به تهران تشریف آورده‌اند. قرار گذاشتند که من ایشان را زیارت کنم. منزل ابوالزوجه ایشان، آیت‌الله ثقفی رفتم. آیت‌الله ثقفی بزرگمردی که صاحب تألیفات و تصنیفات ارزشمند است. خیلی بزرگ است این مرد، ولی هیچ تظاهر ندارد. نمی‌دانم چرا آثار این بزرگمرد، همه‌اش منتشر نشده است؟ آقای ثقفی در پامنار می‌زیست و من به منزلشان رفتم. اتاق را برای من خالی گذاشته بودند. نشسته بودم، دیدم یک آقای سیدی وارد شدند. نشستند. گفتم: بنا بود آقا را زیارت کنم، آقا کجا هستند؟ که گفتند: من خودم هستم! باری، در آنجا، یک قدری بین ما مذاکرات (بلکه) معاشقه اسلامی شد و من بی‌اختیار، کلمه‌ای را به ایشان عرض کردم که نمی‌دانم چه بود، اما هر دو گریه کردیم. آن ملاقات، مفتاحی شد که بعد از آن هم زیارتشان کردیم، تا اینکه ایشان مریض شدند و به کرج آمدند و من در آنجا افتخار داشتم که از ایشان پذیرایی کنم. آقا، من به ایمان این سید، ایمان دارم. آسمان هم زمین بیاید و هر چه هم بشود، به ایمان وی ایمان دارم!».

گذری بر شیوه مبارزاتی لنکرانی

راهبردهای مبارزاتی آیت‌الله لنکرانی کاملاً خلاقانه و منحصر به خود وی بود. او در ادوار گوناگون فعالیت سیاسی و متناسب با هر دوره، رویکردی خاص داشت و براساس آن به تلاش و اقدام دست می‌زد. دکتر موسی فقیه حقانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران دراین‌باره بر این باور است: «مرحوم لنکرانی در دوره رضاخان به شدت از سوی انگلیسی‌ها و شخص رضاخان تحت‌نظر بود، به‌طوری که بارها ایشان را تهدید به مرگ کردند! بعدها هم انگلیسی‌ها همچنان نسبت به ایشان حساسیت داشتند و بارها به ایشان هشدار داده بودند که: اگر دست از مخالفتش برندارد، او را از سر راه برخواهند داشت! بعضی‌ها حکایت‌های جالبی از حضور بعضی از ساواکی‌ها در منزل ایشان نقل می‌کنند. خانه مرحوم لنکرانی محل آمد و شد افراد از طبقات گوناگون اجتماعی بود، از جمله همین ساواکی‌ها! آقای لنکرانی آنها را می‌شناخت و می‌دانست کارشان چیست. وقتی از ایشان می‌پرسیدند که: چرا آنها را طرد نمی‌کنید، می‌گفت: دست‌کم می‌دانم که اینها ساواکی هستند، اگر اینها را جواب کنم، کسانی را برای این کار می‌فرستند که من آنها را نمی‌شناسم و کار سخت‌تر می‌شود! در اسنادی هم که ساواک درباره ایشان تهیه کرده، به این نکته که او اهل منبر، مبارزه و سخنرانی نیست و لذا خطری برای رژیم ندارد، اشاره شده است! درست است که ایشان ظاهراً اهل مبارزه نبود، اما به شیوه‌های رندانه‌تر و زیرکانه‌تری به مبارزه ادامه می‌داد. رابطه ایشان با چهره‌هایی چون مرحوم آیت‌الله طالقانی و شهید آیت‌الله سعیدی شاهدی بر این مدعاست».

حقانی در ادامه سخن با اشاره به یکی از فرازهای شاخص تکاپوی سیاسی لنکرانی، یعنی مطلع ساختن مراجع قم از جمله امام خمینی از مفاد لایحه کاپیتولاسیون، می‌گوید: «کمتر کسی به این موضوع اشاره کرده است که متن کامل مذاکرات مربوط به کاپیتولاسیون را، چه کسی به دست آورد و در اختیار امام قرار داد. مرحوم لنکرانی به وسیله آدم‌هایی که در کارپردازی مجلس داشت، متن کامل مذاکرات کاپیتولاسیون را - که کمتر کسی از آن خبر داشت - به دست آورد و به امام که در آن موقع در باغ ایشان در کرج ساکن بودند، رساند. امام با خواندن این متن به شدت منقلب می‌شوند، به‌طوری که ناچار می‌شوند برای ایشان پزشک بیاورند! پزشک تشخیص می‌دهد که امام تحت‌فشار روحی شدید قرار گرفته‌اند و عارضه جسمی ندارند! بعد هم که امام آن سخنرانی تاریخی را در مورد کاپیتولاسیون ایراد کردند که منجر به تبعید ایشان شد. در آنجا هم امام اشاره کردند که: قلب من در فشار است! بنابراین هر چند مرحوم آقای لنکرانی ظاهراً اهل سخنرانی، منبر و دعوت به قیام و زندان رفتن نبود، اما در بزنگاه‌های تاریخی، دست به چنین کارهای پرخطر و فوق‌العاده مؤثر می‌زد...».

لنکرانی و چند و چون نگاه به همسایه شمالی

روحانی مبارز و روشن‌بین زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین ابوذر بیدار، در عداد یاران و ملازمان دیرین مرحوم لنکرانی بود و از سلوک فردی، اجتماعی و به ویژه سیاسی وی خاطراتی شنیدنی داشت. وی بعدها شمه‌ای از اطلاعات خود در باب نگاه لنکرانی به همسایه شمالی را به شرح ذیل بیان نمود: «من از اردبیل رفتم پیش آقای لنکرانی و ایشان، دیگر مرا رها نکرد، کمااینکه من هم همینطور شدم! در آن جلسه اول، آقای لنکرانی تعجب کرد که در اردبیل و یک محیط بسته، چگونه اینجور افکاری دارم. خلاصه من از این زمان با آقای لنکرانی آشنا شدم. بعدها صمیمت ما آنقدر زیاد شد که می‌گفت: اگر بیایی تهران و منزل ما نیایی، دیگر رفیق ما نیستی! گفتم: ما که می‌آییم، منتهی بیشتر شبرو می‌آییم! آن روزها شاید در کل اردبیل، چهار، پنج نفر سواری داشتند و ما با اتوبوس می‌آمدیم. گفت: اگر باخبر شوم که به تهران آمدی و اول به منزل ما وارد نشدی، شما را نمی‌بخشم! این مرد محترم، با آن سوابق سیاسی، با آن سوابق خانوادگی، به قدری فاضل بود که وقتی ورود می‌کردیم، با یک بحث ادبی و لغوی، مهارت حیرت‌آوری از خود نشان می‌داد. یک شب ایشان را با آقای آسید غنی اردبیلی، آقای آسید جعفر موسوی، آقای دکتر کمال شمس، آقای بهروز صفرزاده - که یکی از قضات خوشنام دادگستری است - و نیز چند نفر از همسایه‌ها و دوستان، آقای لنکرانی را به منزلم دعوت کردم. تشریف آوردند و پنج، شش ساعتی صحبت شد که مباحث را ضبط کرده‌ام و نوارش را دارم. اول ایشان با اکراه دعوت را قبول کردند، ولی موقع رفتن گفتند که: این مجلس‌ها باید تکرار شوند! چه شب‌هایی را که با آقای لنکرانی در گفت‌وگوهای سیاسی به صبح رساندیم. سخن درباره اینکه برادرش، حسام را چطور کشتند؟ آیا واقعاً حسام را خسرو روزبه و دوستانش کشتند یا دیگران؟ چیزهای جالبی به من گفت. گفت: به برادرم گفتم در حزب توده، انتقاد جایی ندارد، حزب توده ایران حزبی است متشکل که خودش را محق می‌داند و اگر انتقادی را مطرح کنی، خواهند گفت: اینها آمده‌اند حزب ما را از هم بپاشانند! انتقاد نکنی، که سرت را به باد می‌دهی!... می‌گفت: حسام می‌دانست که من پول ندارم، می‌آمد و زیر پتوی من پول می‌گذاشت. پس می‌دادم و می‌گفتم: راه ما از هم جداست، اگر با آنها هستی، باید حرف نزنی و سکوت کنی. خبرها به گوش من می‌رسد، اگر انتقاد کنی، تو را می‌کشند... و همینطور هم شد. خیلی به حسام علاقه داشت... در باره خودشان هم زیاد می‌پرسیدم: چه شد که شما کشیده شدید به طرف روس‌ها؟ چرا از اردبیل کاندید شدید؟ اردبیلی‌ها که شما را نمی‌شناختند؟ ایشان در پاسخ به سؤالات من، مطالبی گفته و من تقریر کرده‌ام و در آنجا هم اینها را گفته و اینطوری شروع کرده است: بیدار عزیز! بنویس... قرار بود در دفتر خاطرات من بنویسد که دیگر به آنجا نرسید. می‌گفت: ما دو راه پیش‌رو داشتیم: یکی راه انگلیسی‌ها بود، یعنی ما باید یا با قوام و اینها یکی می‌شدیم، یا راهی که بلشویک‌ها شروع کرده بودند. چون لنین آمد و همه حق و حقوقی را که تزار در ایران برای خودش اختصاص داده بود لغو کرد، ما یک مقدار تشویق شدیم که به طرف اینها کشیده بشویم. چرا؟ برای اینکه ما لنکرانی‌ها به خاطر معاهده ترکمنچای مجبور شدیم به ایران مهاجرت کنیم. حتی در سجل ایشان، حسین مهاجر لنکرانی ثبت شده بود. می‌گفت: ما اصرار داشتیم مهاجر بودنمان معلوم باشد. ایشان می‌گفت: موقعی که بلشویک‌ها بر قفقاز و ماورای قفقاز مسلط شدند، ما دیدیم که دیگر جای ما نیست، چون علمای بزرگ آنجا را کشته بودند، از جمله آشیخ آقای کنی را که از روحانیون آنجا بود و با کمونیست‌ها و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد، به شکمش سنگ بستند و او را به دریا انداختند! کتاب‌ها را می‌سوزاندند و به دریا می‌ریختند، آثار مذهب را از بین می‌بردند و ما دیدیم که دیگر جای ما آنجا نیست، چون ما خودمان را ایرانی می‌دانستیم و با وجود تسلط بلشویک‌ها جایی برای ماندن ما نبود، لذا خانواده ما از آنجا به ایران مهاجرت کرد...».

پس از اقدامات آیت‌الله لنکرانی در آستانه نیمه خرداد ۴۲، وی در بیستم خردادماه همان سال توسط فرمانداری نظامی دستگیر و روانه زندان شد و اواخر تیر همان سال آزاد گردید. گفته می‌شود که نعمت‌الله نصیری، رئیس وقت شهربانی کل کشور، در گزارش آن حادثه به شاه گفته بود: «بر ما مسلم است که بلوای تهران، عمدتاً زیر سر لنکرانی است، اما وی با تردستی و زرنگی هیچ مدرکی از خود به جای نگذاشته است!»

دهه ۴۰، مسجد جامع کرج، آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی در کنار آیت‌الله سیدمحمود طالقانی و استاد محمدتقی شریعتی